

مار کو پولو

سرشناسه: هربرت، جانيس، ۱۹۵۶م..	Herbert, Janis
عنوان و نام پديدآور: ماركوپولو و سفر شگفت انگيزش به چين: همراه با ۲۱	
فعاليت و سرگرمي / جانيس هربرت؛ ترجمه مينا علاء.	
مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۹۰.	
مشخصات ظاهري: ۱۳۸ ص:؛ مصور.	
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۲۶-۶	
وضعيت فهرست نويسی: فيبا	
يادداشت: عنوان اصلی: Marko Polo for kids: his marvelous journey to China, 21 activities	
موضوع: ماركوپولو، ۱۲۵۴ — ۴۱۳۲۳م. — سفرها — چين — ادبيات نوجوانان	
موضوع: ماركوپولو، ۱۲۵۴ — ۴۱۳۲۳م. — سفرها	
موضوع: سفرها	
موضوع: چين — سير و سياحت — ادبيات نوجوانان	
موضوع: چين — تاريخ — سلسله يوان، ۱۲۶۰ — ۱۳۶۸. — ادبيات نوجوانان	
موضوع: آسيا — سير و سياحت	
شناسه افزوده: علاء، مينا، ۱۳۴۵ — ، مترجم.	
رده بندي كنگره: ۱۳۸۹ ۴ هـ/م ۳۷۰ G	
رده بندي ديويي: ۹۱۵ / ۰۴	
شماره كتاب شناسی ملی: ۲۰۵۹۰۵۶	

مار کوپولو

و سفر شگفت‌انگیزش به چین

همراه با ۲۱ فعالیت و سرگرمی

جانیس هربرت
ترجمه مینا علاء





این کتاب ترجمه‌ای است از:

Marco Polo for kids
his marvelous journey to China: 21 activities

Janis Herbert
Chicago Review Press, 2001



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۰۷، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

جانیس هربرت
مارکو پولو و سفر شگفت‌انگیزش به چین
همراه با ۲۱ فعالیت و سرگرمی
ترجمه مینا علاء

چاپ اول
۲۰۰۰ نسخه

۱۳۹۰

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۲۶-۶
ISBN: 978-964-311-826-6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فصل اول: سفری از غرب به شرق ۱۳

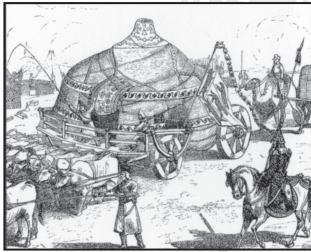


- به ترکی بگویید! ۱۵
- نقشه افسانه‌ای بسازید! ۱۶
- آویز دیواری ببافیم ۱۸
- به فارسی بگویید! ۲۴
- موزاییک بسازید ۳۴

فهرست

- یادداشتی برای خوانندگان ۷
- گاهشمار ۸
- نقشه ۱۰
- پیشگفتار: شگفت‌انگیزترین داستان ۱۱

فصل دوم: در قلمرو قویلای قآن ۳۷



- سفالینه آشپزخانه ۴۷
- ماست: صبحانه جنگجویان ۵۰
- به مغولی بگویید! ۵۳

فصل سوم: اژدهاها و سلسله‌ها ۵۵

- نرمش چی گونگ ۶۰
- سرگرمی با فنگ شویی ۶۲
- نوع جدیدی از هنری قدیمی: کاغذسازی ۶۶
- ماسک اژدها بسازید ۷۰
- اپرایی به سبک چینی‌ها اجرا کنید! ۷۲



فصل چهارم: چشم‌ها و گوش‌های خان ۷۵

ماندالا بسازید ۸۱

به چینی بگویید! ۸۶

نقاشی به سبک چینی ۸۸

سبزیجات سریع تفت‌داده به سبک چینی ۹۱

فانوسی کاغذی بسازید ۹۴

سه بازی چینی ۹۸

کیک ماه ۹۹



واژه‌نامه ۱۲۸

زندگینامه‌ها ۱۳۱

وبسایت‌هایی برای مطالعه و بررسی بیش‌تر ۱۳۳

کتاب‌شناسی ۱۳۵

نمایه ۱۳۶

فصل پنجم: سفر با کشتی‌های چینی ۱۰۱

باتیک ۱۰۴

به هندی بگویید! ۱۰۹

چای ادویه‌دار ۱۱۲

وایانگ کولیت (نمایش عروسکی با سایه) ۱۱۳

یوگا کنید! ۱۱۴

فصل ششم: داستان به پایان رسید ۱۱۷

یک دفترچه یادداشت و عکس از سفرهای ماجراجویانه مارکو پولو درست کنید! ۱۲۶



یادداشتی برای خوانندگان

بسیاری از نام‌ها و مرزهای کشورها از زمانی که مارکو پولو سفر مشهورش را انجام داده عوض شده است. در این کتاب، نام کشورهایی مانند ترکیه، سریلانکا و افغانستان را خواهید دید که مارکو پولو از آن‌ها با نام‌های دیگری یاد کرده است. واژه‌نامهٔ صفحه ۱۲۸ اصطلاحات و مکان‌های ناآشنا را توضیح می‌دهد، و در بخش زندگینامه‌ها در صفحه ۱۳۱، اطلاعات اضافی در باره شخصیت‌های تاریخی می‌یابید که در طول داستان نام آن‌ها آمده است. برای کسانی که علاقه‌مند به مطالعهٔ بیش‌تر در زمینهٔ سفرهای مارکو پولو هستند، بخش منابع که در صفحه ۱۳۳ وجود دارد، فهرست وب‌سایت‌هایی در این موضوع را ارائه می‌دهد و کتاب‌شناسی صفحه ۱۳۵ کتاب‌های مفید دیگری برای مطالعه پیشنهاد می‌کند.



چنگیز خان فتوحات خود را آغاز می کند ————— ۱۲۰۹

قویلائی قآن به دنیا می آید ————— ۱۲۱۵

مرگ چنگیز خان ————— ۱۲۲۷

مغول ها به اروپای شرقی حمله می کنند ————— ۱۲۴۱

مارکو پولو به دنیا می آید ————— ۱۲۵۴

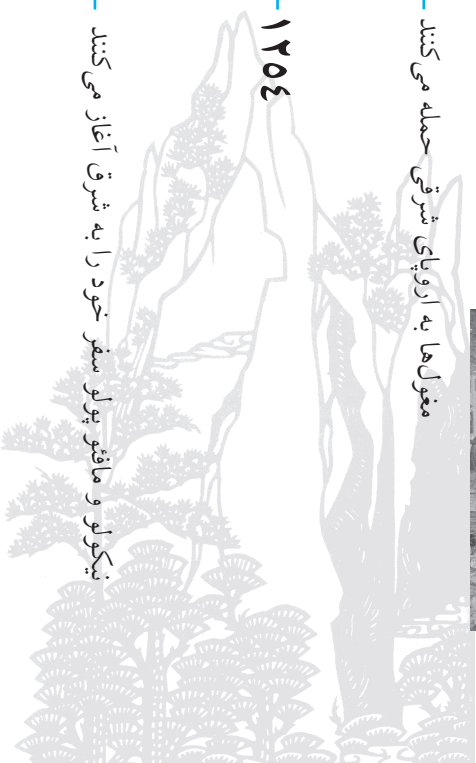
نیکولو و مافئو پولو سفر خود را به شرق آغاز می کنند ————— ۱۲۶۰

قویلائی قآن به تاج و تخت می رسد ————— ۱۲۶۴

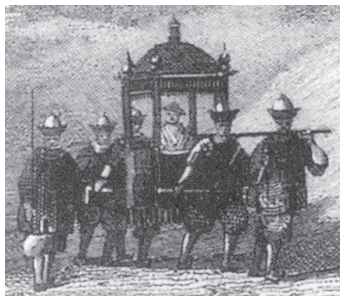
نیکولو و مافئو پولو به ونیز برمی گردند ————— ۱۲۶۹

آغاز حکمرانی مغول ها در چین ————— ۱۲۷۱

مارکو، نیکولو، و مافئو پولو سفر خود را آغاز می کنند ————— ۱۲۷۱



پولوها وارد قصر قویلائی قآن می شوند ————— ۱۲۷۵



۱۲۹۲ ————— پولوها با کشتی به سوی خانه حرکت می کنند

مرگ قویلائی قآن ————— ۱۲۹۴

۱۲۹۵ ————— پولوها به ونیز بازمی گردند

مارکو پولو در نبرد اسیر می شود ————— ۱۲۹۶

۱۲۹۸ ————— مارکو پولو داستانش را می گوید

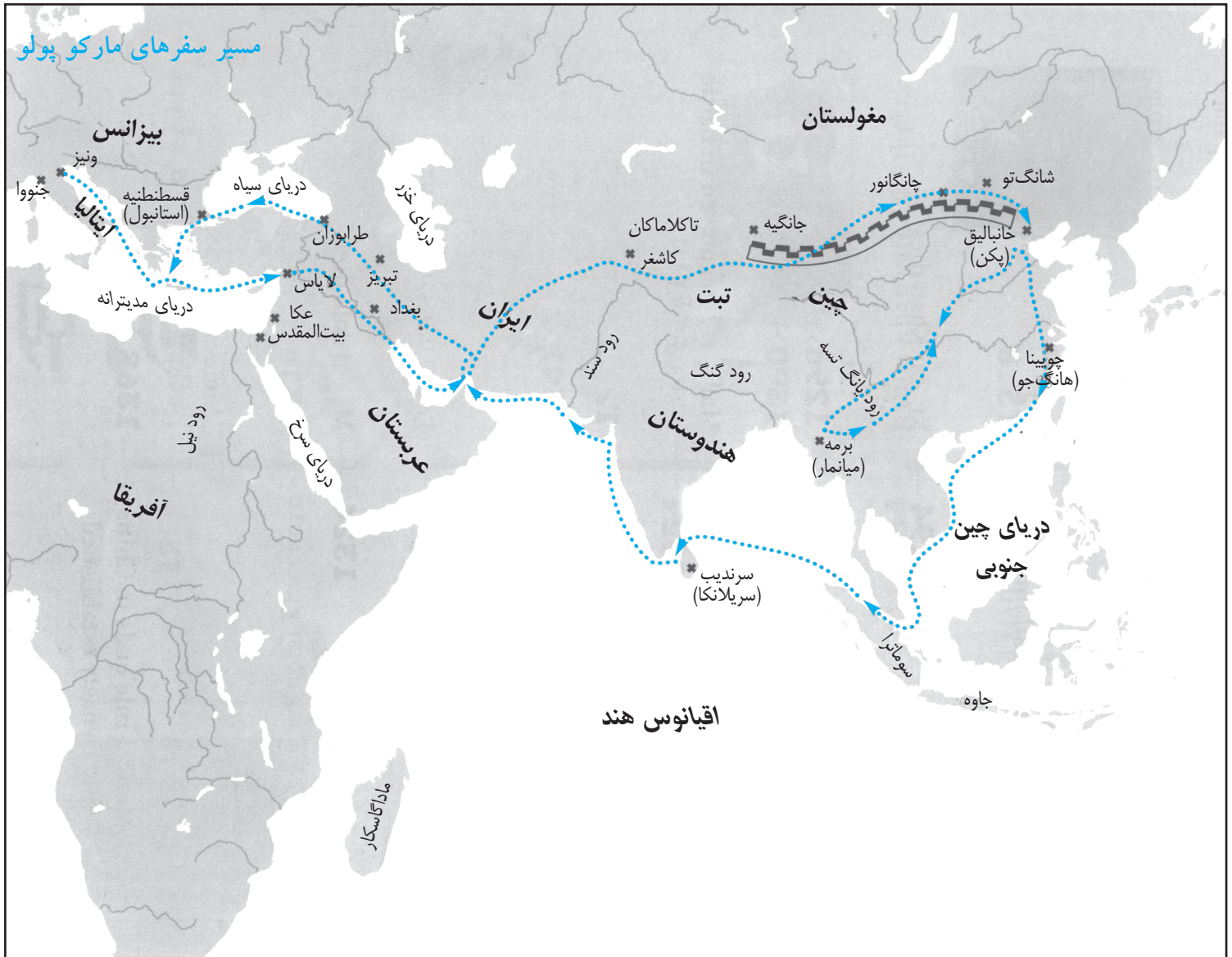


مرگ مارکو پولو ————— ۱۳۲۴

明朝

۱۳۶۸ ————— پایان حکومت مغولها در چین؛ استقرار سلسله مینگ





مدیترانه قرار داشت رفته بود. او بیابان‌های پهناور را با کاروان شترها پیموده، از کوهستان‌ها و دشت‌های پرفراز و نشیب گذشته و در شهرهای عجیب و پرزرق و برق و روستاهای محقر توقف کرده بود، تا این‌که بالاخره به قصر قوبیلای قآن در منتهی‌الیه چین رسیده بود. مارکو که محبوب و مورد علاقه خان واقع شده بود سالیان سال به عنوان فرستاده ویژه او به سرزمین‌های خاور دور سفر کرده بود. سرانجام، به بهانه همراهی شاهزاده خانمی مغولی با ناوگانی از کشتی‌های چینی به خانه بازگشته بود.

او داستان‌ش را تعریف می‌کند، خواه مردم باور کنند، خواه نکنند! مارکو سرزمینی باستانی را دیده بود و از مردمانش نکات بسیاری فرا گرفته بود. اکنون می‌خواست شرح ماجراجویی‌هایش را که از میلیون‌ها داستان تشکیل می‌شد برای همه جهان بازگو کند.

روستیچلو به او گفت: «کمی آرام‌تر صحبت کن. می‌خواهم تمام داستان‌ها را مو به مو یادداشت کنم.»

پیشگفتار

شگفت‌انگیزترین داستان

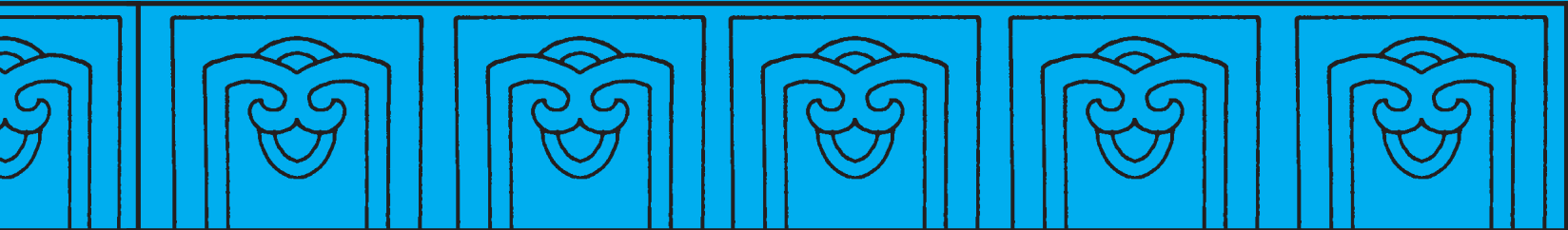
روستیچلو خواهش کرد: «مارکو! داستان دیگری از سفرت برایم تعریف کن!»

مارکو پولو از همسلولیش پرسید: «چه داستانی می‌خواهی تعریف کنم؟» روزها در زندان به نظر طولانی می‌رسیدند، و بازگو کردن داستان‌های سفرش به آن‌ها کمک می‌کرد تا احساس کنند زمان سریع‌تر می‌گذرد. «آیا می‌خواهی در باره یوزپلنگ‌های خان و شعبده‌بازان و جادوگران دربارش برایم تعریف کنم؟ یا مایلی داستانهایی در باره جنگ‌ها و فتوحات جدش چنگیزخان بشنوی؟ دوست داری داستان پیرمرد کوهستان را برایم بگویم یا داستان صحرایی را که عبور از آن یک سال طول می‌کشید؟»

روستیچلو پاسخ داد: «چرا این بار از اول شروع نمی‌کنی؟ من تمام داستان‌هایت را می‌نویسم و از آن کتابی می‌سازم. روزی می‌رسد که تمام دنیا این کتاب را خواهند خواند، و همه انسان‌ها از شگفتی‌هایی که تو دیده‌ای آگاه خواهند شد.» مارکو لبخندی زد، و با خود گفت، مردم هرگز داستان‌ها را باور نخواهند کرد.

مارکو سه سال در شهر ایتالیایی جنووا زندانی بود، از زمانی که کشتی‌اش در نبردی بین این شهر و زادگاهش ونیز، به تصرف درآمده بود. یک سال پیش از این نبرد، به ونیز برگشته بود. او از پانزده سالگی تا زمانی که مردی ۳۹ ساله شده بود، به جاهایی سفر کرده بود که تا آن زمان هیچ اروپایی‌ای به آن‌جا قدم نگذاشته بود.

او به همراه پدر و عمویش، با کشتی از ونیز به ارض مقدس و از آن‌جا نیز باز با کشتی به بندر تجاری‌ای که در شرق دریای



پولوها ونیز را ترک می گویند

فصل اول: سفری از غرب به شرق

مارکو پولو تمام عمرش منتظر چنین روزی بود! پدرش نیکولو و عمویش مافئو سرانجام از سفری که سال‌ها پیش رفته بودند بازگشتند. هنگامی که پدر و عمویش خانه خود در ونیز را ترک گفته بودند، پسرک شش سال بیش‌تر نداشت. اکنون نوجوانی پانزده ساله بود! در طول این نُه سال برای خود مردی شده بود. او بسیار مطالعه کرده بود تا بتواند به پدرش در تجارت کمک کند. وقتی مطالعه نمی‌کرد، روزهایش را صرف گشت و گذار در لنگرگاه‌ها می‌کرد، جایی که بازرگانان کشتی‌های پُر از ابریشم، ادویه‌جات، رنگ‌های گیاهی، نمک و پشم خود را در آن نگه می‌داشتند. مارکو مادرش را در کودکی از دست داده بود، به همین دلیل از بازگشت پدرش دوچندان خوشحال شد. اکنون به داستان سفر پدر و عمویش گوش می‌داد، و با شنیدن آن تمام وجودش سرشار از هیجان می‌شد.

آن‌ها خود را در سرزمین‌های عجیب، در بین مردم چادرنشینی یافتند که در چادرهای بزرگی زندگی می‌کردند و گله‌های خود را برای چرا از این سو به آن سو می‌بردند. پس از آن‌که از بیابان پهناور و خطرناکی گذشتند، وارد شهر باشکوهی به نام بخارا شدند. آن‌ها سه سال در این شهر اقامت کردند. روزی سر راهشان سفیری را دیدند که به دیدن حاکم بزرگ امپراتوری مغول می‌رفت. سفیر برادران پولو را تشویق کرد تا در سفرش به قصر قویبلای قاآن، مردی که بزرگ‌ترین امپراتوری جهان حکومت می‌کرد، به او بپیوندند.

یک سال طول کشید تا برادران پولو به مقصدشان برسند. در حین سفرشان از کشورهای بسیاری گذشتند، و از سلسله کوه‌های بلند و بیابان‌ها و صحراهای ممنوعه‌ای عبور کردند. سرانجام به دربار قویبلای قاآن رسیدند، و در آن‌جا با استقبال گرمی روبرو شدند. خان تا آن زمان هرگز ونیزی ندیده بود و خیلی کنجکاو

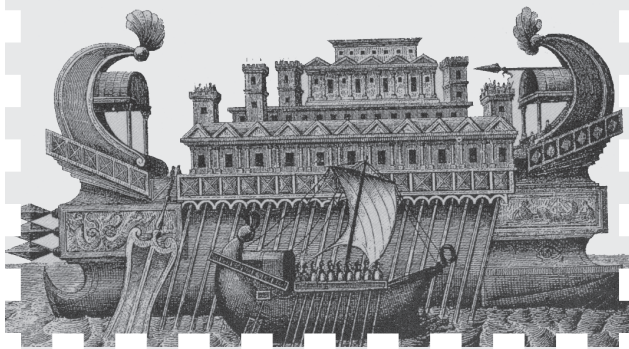
نیکولو و مافئو بازرگانان بسیار موفقی در زمینه تجارت کالاهای تزئینی و اجناس تجملی در شهرشان ونیز بودند، ونیز نیز در آن زمان مرکز تجارت جهان غرب به شمار می‌رفت. هدف از آخرین سفر طولانی‌شان برقراری رابطه تجاری با حاکمان جدید سرزمین‌هایی بود که در شرق دریای مدیترانه قرار داشتند. اروپاییان علاقه عجیبی به اجناس تجملی و غیرمعمولی مانند ابریشم و ادویه‌جات داشتند، و این اجناس را با کشتی از سرزمین‌های دور مشرق‌زمین وارد بنادر و شهرهایشان می‌کردند. برادران پولو، با کشتی‌هایی مملو از جواهرات برای داد و ستد، به دریای سیاه بادبان کشیده بودند تا از دربار یکی از حاکمان ثروتمند دیدن کنند. و از آن‌جا که بازار تجارت خوب بود، یک سال در آن‌جا توقف کرده بودند. وقتی تصمیم گرفتند به ونیز برگردند، شعله‌های آتش جنگ تمام راه‌های بازرگانشان را بسته بود. چون نتوانستند به خانه‌شان بازگردند، تصمیم گرفتند در مسیری دیگر به سفرشان ادامه دهند.

شهری که با دریا پیوند دارد

شهر ایتالیایی ونیز به دلیل کانال‌های آبی و پل‌هایش شهرت دارد و چون در کنار دریای آدریاتیک در مشرق ایتالیا قرار دارد، زمانی مرکز داد و ستد کشورهای غرب و شرق نیز بوده است. بازرگانان با آوردن کالاهایی از کشورهایمانند هند و ایران از طریق کشتی به بنادر ونیز و فروش آن‌ها روز به روز ثروتمندتر می‌شدند. ونیزی‌ها هنوز سالی یک بار نیک‌بختی خود را با برگزاری مراسم پیوند شهرشان با دریا جشن می‌گیرند. حلقه پیوند طلایی به درون آب انداخته می‌شود و شهروندان از درون قایق‌های گوندولا و کشتی‌ها این مراسم را نظاره می‌کنند.

بود که از کشور و آداب و رسومشان بدانند. او از پولوها در باره نوع حکومت، مذهب، و رهبران‌شان سؤال‌های بسیاری کرد. وقتی پولوها در باره پاپ، که در رأس کلیسا قرار داشت، با او صحبت کردند، قوییلای قآن از آنان خواست به تفصیل توضیح دهند. با این‌که او در سراسر امپراتوری پهناورش پیروان مذاهب بسیاری داشت، هرگز پیش از آن مسیحی ندیده بود. آن‌ها در باره باورها و عقایدشان با او صحبت کردند و مذهبشان را توضیح دادند. خان، که علاقه و کنجکاوی عجیبی نسبت به مذاهب داشت، از آنان خواست برای پاپ پیامی ببرند. او از پاپ خواست صد نفر از داناترین و عاقل‌ترین مردان غرب را به دربارش بفرستد، مردانی کارآزموده در «هفت هنر» صرف و نحو، دستور زبان، منطق، جبر و حساب، موسیقی، هندسه و ستاره‌شناسی. او از برادران پولو خواست تا با این دانشمندان بازگردند، و همچنین برای او اندکی از روغن چراغی که در کلیسایی در ارض مقدس است بیاورند (باور مسیحیان این است که مقبره حضرت مسیح (ع) در این کلیسا در بیت‌المقدس قرار دارد).

وقتی پولوها آماده شدند به خانه‌شان برگردند، خان لوح بزرگ زرینی به آن‌ها داد که رویش خطوط و علامت‌های خاصی حک شده بود. به کمک این لوح و با نشان دادن آن، برادران پولو می‌توانستند محل اقامت، اسب و آذوقه مورد نیازشان را در تمام شهرهایی که سر راهشان قرار داشت به دست آورند. با وجود این‌که چنین لوحی کارشان را به مراتب آسان‌تر کرد، باز هم سه سال طول کشید تا به ونیز برسند! برف، طوفان‌های سهمگین و سیلاب رودخانه‌های طغیان‌کرده حرکتشان را کندتر کرد و سفرشان را به تعویق انداخت. سرانجام به ونیز بازگشتند. مارکو با حیرت و شگفتی به داستان‌هایشان در باره سرزمین‌های دور و امپراتوری بزرگ



نامگذاری شود. سرانجام پاپ جدید تعیین شد و آن‌ها را در شهر مقدس عکا (واقع در فلسطین) به حضور پذیرفت. پولوها سوار کشتی شدند و به محل ملاقات رفتند.

پاپ فقط دو کشیش انتخاب کرد تا برادران پولو را تا قصر خان همراهی کنند، که البته این تعداد بسیار کم‌تر از صد دانشمندی بود که خان تقاضا کرده بود. پاپ نامه‌هایی به این دو کشیش داد تا به قوبیلای قآن تحویل دهند و هدایای گرانمایی مانند ظروف بلورین نیز خدمت حکمران تقدیم کنند. او به برادران پولو اجازه داد تا از چراغ فروزان در مزار مقدس کمی روغن بردارند. اکنون پولوها آماده بودند به قصر خان بازگردند. در سال ۱۲۷۱، سفر طولانی دیگری را آغاز کردند. اما این بار، مارکوی جوان را نیز با خود بردند.

آن‌ها با کشتی خود را از طریق دریای مدیترانه به بندر تجاری و شلوغ لایاس در ارمنستان رساندند. همچنان‌که در حال آماده‌سازی و تدارک برای سفر زمینی طولانی مدت خود بودند، خبرهای نگران‌کننده جدیدی شنیدند. سلطان مصر می‌خواست به کشورهای همسایه خود حمله کند. قتل و خونریزی و نابودی در سر راه پولوها به کمین نشسته بود! وقتی دو کشیش همراه پولوها این خبر را شنیدند، نامه‌ها و هدایای پاپ را به پولوها دادند و مستقیم به صومعه خود بازگشتند. آن‌ها نمی‌خواستند در این سفر مخاطره‌آمیز شرکت کنند! اما پولوها هر طور بود با کشیش‌ها یا بدون آن‌ها می‌خواستند به پیمان خود با خان عمل کنند و برگردند. آن‌ها به کاروانی پیوستند و از راه زمینی با اسب‌های خود پیش تاختند.

ترکیه

در کشوری که پولوها بدان وارد می‌شدند جنگ تازگی نداشت. ایرانیان، یونانیان، سربازان جنگ‌های صلیبی در اروپا (صلیبیون)، ترک‌ها و مغول‌ها همه بر سر این کشور با هم

به ترکی بگویید!

شاید به زبان ترکی استانبولی صحبت می‌کنید و خودتان خبر ندارید! اگر گوشت، پیاز و فلفل را به سیخ بکشید و کباب کنید، غذایتان شیش کباب نامیده می‌شود که واژه‌ای ترکی است. در این‌جا تعدادی دیگر از کلمات ترکی استانبولی هست که می‌توانید آن‌ها را به کار ببرید:

Merhaba: سلام

Allaha ismarladik: خداحافظ

Lütfen: خواهش می‌کنم یا لطفاً

Teşekkür ederim: متشکرم

Evet: بله

Hayir: خیر

قوبیلای قآن گوش فرا می‌داد. آیا او هم روزی چنین جاهایی را با چشم خود می‌دید؟

پولوها تصمیم گرفتند به عهد خود نسبت به خان وفادار بمانند، اما هنگامی که به ونیز بازگشتند، پاپ مرده بود. آن‌ها بایست مدت زیادی صبر می‌کردند تا جانشین جدید تعیین و

نقشه افسانه‌ای بسازید!

پولوها و نیز را به مقصد سرزمین‌هایی ترک کردند که سالیان سال مردم فکر می‌کردند شیاطین و هیولاها ساکنان آن‌ها هستند! نقشه‌های زمان قرون وسطی جوری نشان می‌داد که انگار جهان شناخته شده در آن دوران (یعنی بخش‌هایی از آفریقا، آسیا، و اروپایی که دور دریای مدیترانه متمرکز بود) با سرزمین‌های افسانه‌ای احاطه شده است. مسافران اولیه به این مناطق ادعا می‌کردند کشورهایی دیده‌اند که مردمانش فقط روی یک پا می‌جهیدند، یا گوش‌هایی به بزرگی بدنشان داشتند که شب‌ها از آن‌ها به عنوان پتو و روانداز استفاده می‌کردند! آن‌ها از مارهای سخنگو، تک‌شاخ‌ها و شیردال‌ها سخن می‌گفتند. گزارش‌هایی نیز از آمازون‌ها (یا زنان جنگجوی خشمگین)، سینوسفال‌ها (مردانی با سر سگ)، و قلمرو افسانه‌ای یاد می‌کردند (که در رودخانه‌هایش به جای آب طلای مذاب جاری بود، و هر کس از چشمه آب حیاتش آب می‌نوشید جوانی دوباره می‌یافت). هیولاها و وحشتناک از



گذرگاه‌ها و مناطق صعب‌العبور کوهستانی محافظت می‌کردند. نقشه‌کشان برای هشدار دادن به مسافران در حاشیه نقشه‌هایی که ترسیم می‌کردند می‌نوشتند: «مراقب اژدها باشید.» حال بیایید با هم نقشه افسانه‌ای بسازیم:

وسایل مورد نیاز

- قیچی
- پاکت کاغذی قهوه‌ای‌رنگ (که بعضی مغازه‌ها
- پس از خرید، اجناس را در آن می‌گذارند)
- رنگ و قلم‌مو یا ماژیک
- چای کیسه‌ای نمناک و مرطوب
- یک قطعه روبان قرمز به طول بیست سانتیمتر

برای درست کردن نقشه، پاکت کاغذی را طوری ببرید که صفحه صاف و بزرگی روی میز داشته باشید. اکنون قاره‌ها و اقیانوس‌ها، کشورها و رودها را نقاشی کنید. از خودتان مردمان عجیب و غریب و حیوانات جورواجور خلق کنید تا این مناطق را اشغال کنند، مثلاً می‌توانید مارهایی بکشید که از دهانشان آتش زبانه می‌کشد و از گذرگاه‌ها محافظت می‌کنند، یا انسان‌هایی با سر سگ که هنگام عبور کشتی‌ها از تنگه پارس می‌کنند! نقشه‌تان

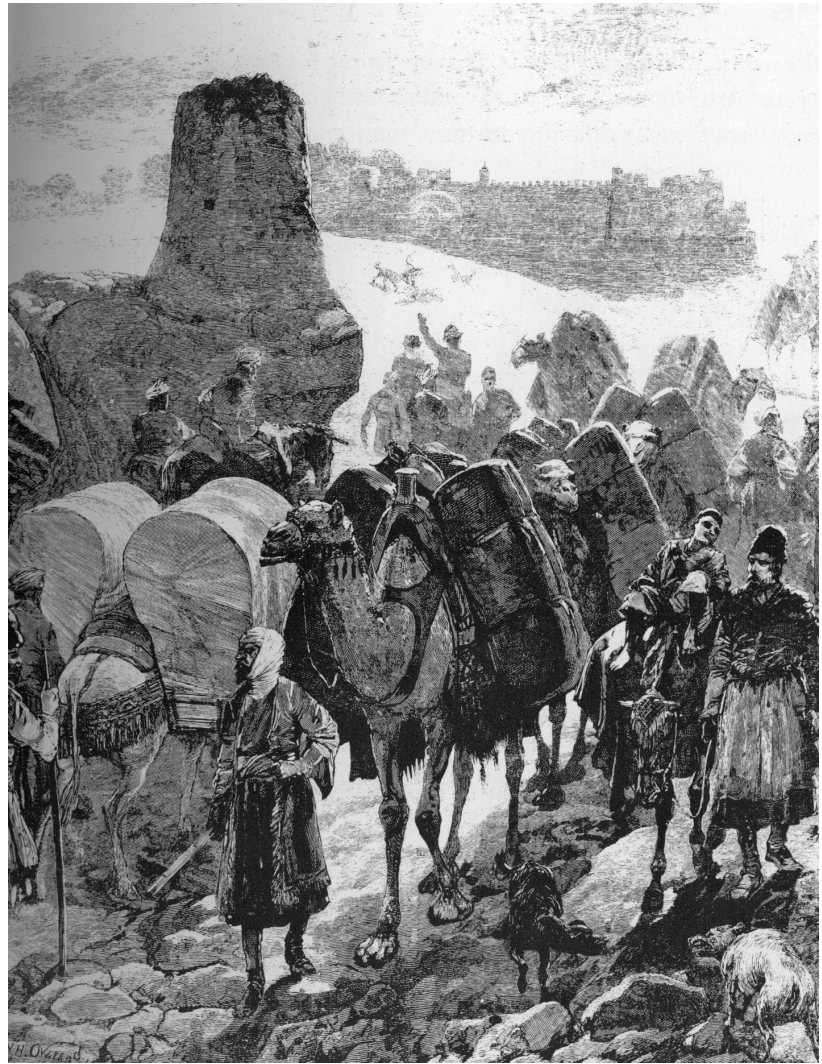
ظاهری عتیقه و قدیمی پیدا کند، سپس دوباره آن را روی میز صاف و پهن کنید. برای این‌که ظاهرش را قدیمی‌تر و نقشه را معتبرتر کنید، گوشه‌های نقشه را ببرید یا دورتا دور نقشه شکاف‌های کوچکی ایجاد کنید، سپس کیسه چای مرطوب را روی بعضی جاهای نقشه فشار دید تا رنگ لکه به خود بگیرد. پس از این‌که خوب خشک شد، آن را لوله کنید و دورش روبانی قرمز ببندید.

مردم از هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح در این سرزمین زندگی می‌کردند، و موطن یکی از باستانی‌ترین تمدن‌ها به نام هیتی^۱ بود. ایرانیان قرن‌های متمادی بر این سرزمین حکم می‌راندند تا این‌که اسکندر مقدونی که امپراتوری‌اش از یونان تا مصر و هند می‌رسید، آن‌ها را بیرون راند.

در قرن چهارم، امپراتور کنستانتین زمام امور امپراتوری روم را در دست گرفت و پایتختش را به این‌جا انتقال داد، شهری بزرگ که نام خود را بر آن گذاشت: قسطنطنیه. اکنون این شهر استانبول نام دارد. ششصد سال بعد، امپراتوری روم شرقی هدف حمله تیره‌های قبایل چادرنشین ترک قرار گرفت. این جنگجویان آسیایی تمام اروپا را تهدید کردند. پاپ مسیحی از شوالیه‌ها و نجیب‌زادگان اروپا خواست تا آن‌ها را نابود کنند. (و بدین ترتیب جنگ‌های صلیبی شروع شد.) بعدها، قبیله ترک دیگری به نام عثمانی به این سرزمین حمله کرد. سلطان عثمانی تاج بر سر گذاشت و خود را «امپراتور امپراتوران، و مایه ترس و وحشت همه جهانیان» خواند، و امپراتوری‌ای به وجود آورد که صدها سال دوام آورد.

در زمان مارکو پولو، کشور ترکیه به تازگی مورد حمله گروهی از جنگجویان آسیایی به نام مغول‌ها قرار گرفته بود. با این همه جنگ و کشتار،

جای تعجب نداشت که دو کشیش همراهشان از ادامه مسیر سر باز بزنند. به‌رغم جنگ و خطرات بی‌شمار، کاروان به راه خود



کاروان از شاهراه بزرگی در آسیای مرکزی می‌گذرد

جنگیده بودند. همگی می‌خواستند بر این سرزمین (که امروزه ترکیه می‌خوانیمش) حکمرانی کنند، چون پل ارتباطی مهمی بین قاره‌های آسیا و اروپا بود.

آویز دیواری بیافیم

بافندگی یکی از قدیمی‌ترین هنرهای دنیاست. مارکو مردمانی دید که فرش‌های زیبایی روی دارهای قالی می‌بافتند. در این فعالیت، شما می‌توانید برای دیوار اتاقتان یک اثر هنری بیافید. در این جا باید با دو واژه آشنا شوید: «تار» به معنای نخ است که از بالا به پایین کشیده می‌شود، و «پود» به معنای نخ است که از طرفین رد می‌کنید و می‌بافید.

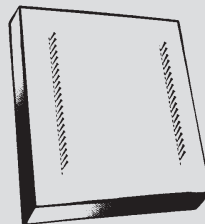
حتماً این سرگرمی را با بزرگ‌ترها انجام دهید.

وسایل مورد نیاز

مداد

خط‌کش

جعبه بزرگ و محکم مقوایی
(مثل جعبه پیتزای بزرگ)



شصت عدد سوزن ته‌گرد یا میخ نازک، هر اندازه که می‌خواهد باشد

یک کلاف کاموا یا یک گلوله نخ

قیچی

انواع نخ‌ها و کاموای رنگی، کنف، و پارچه‌های بریده به عرض یک سانتیمتر، هر رنگی که دوست دارید

انواع مهره‌ها، منجوق‌ها، پَر و دگمه (اختیاری است)

یک تکه پارچه ساده، ۳۸ سانتیمتر در بیست سانتیمتر

نخ و سوزن یا چرخ خیاطی

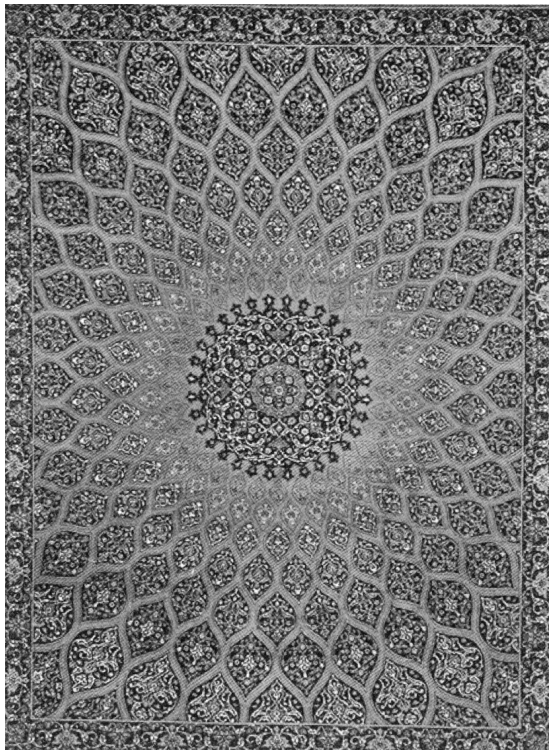
۱. برای درست کردن دار، ابتدا در دو طرف جعبه از درازا دو خط موازی به طول ۳۸ سانتیمتر و به فاصله

بیست سانتیمتر رسم کنید. در طول خطوط یک سانتیمتر به یک سانتیمتر علامت بگذارید. سوزن‌های ته‌گرد را روی نقاط علامتگذاری شده فشار دهید، طوری که یک سانتیمترشان از سطح جعبه بیرون بماند.

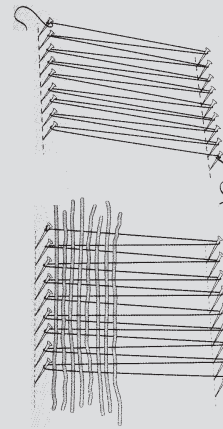
۲. یک سر کلاف کاموا یا نخ را به اولین میخ سمت چپ ببندید و خوب محکم کنید (همان‌طور که در تصویر نشان داده‌ایم). سپس نخ را در عرض جعبه بکشید و روی میخ یا سوزن مقابل ببیچید و محکم کنید. دوباره نخ را بکشید و زیر میخ یا سوزن اولی در سمت چپ ببیچید، همین‌طور زیگزاگ پیش بروید تا به آخرین میخ یا سوزن ته‌گرد برسید. اکنون نخ یا کاموا را خوب دور میخ یا سوزن گره بزنید و بقیه نخ را با قیچی ببرید. این نخ‌ها از این پس تار قالی شما را تشکیل می‌دهند.

۳. اکنون با رد کردن یک تکه نخ یا کاموای جدید از رو و زیر تارها از پایین به بالا بافتن را شروع کنید. اول نخ را از روی یک تار، سپس از زیر تار دیگر بگذرانید، دوباره روی تار سوم و زیر تار چهارم، به همین ترتیب پیش بروید. وقتی به آخر رسیدید، نخ را برگردانید و موقع برگشت عکس کاری را که موقع

ادامه داد. هر منزل با خود شگفتی‌های جدیدی به همراه داشت. مارکو که چشمانش از تعجب باز مانده بود در باره سفرها و تجارب خود یادداشت‌هایی می‌نوشت. ابتدا از کشوری گذشتند که فلات‌های سرسبز مرتفعی داشت و چوپانان گله‌های خود را در دشت‌های سرسبز می‌چراندند، مردمانش لباس‌هایی از جنس پوست حیوانات می‌پوشیدند و در چادرهای بزرگ زندگی می‌کردند. سپس از شهرهای پریاهو عبور کردند که صنعتگران و بازرگانانش با هم در بازارهای شلوغ بر سر کالاها چانه می‌زدند. ساکنان این مناطق زیباترین و مرغوب‌ترین فرش‌های جهان را می‌بافتند، که طرح، رنگ و زیبایی بی‌نظیری داشت. تمام روز



فرش ایرانی



رفت کردید انجام دهید. یعنی اول از زیر تار رد کنید، بعد از روی تار دوم، دوباره از زیر تار سوم و الی آخر. پودها را زیاد محکم نکشید. همین‌طور که می‌بافید، با دستتان پودها را به هم نزدیک کنید و بچسبانید تا فاصله زیادی بین دو پود دیده نشود.

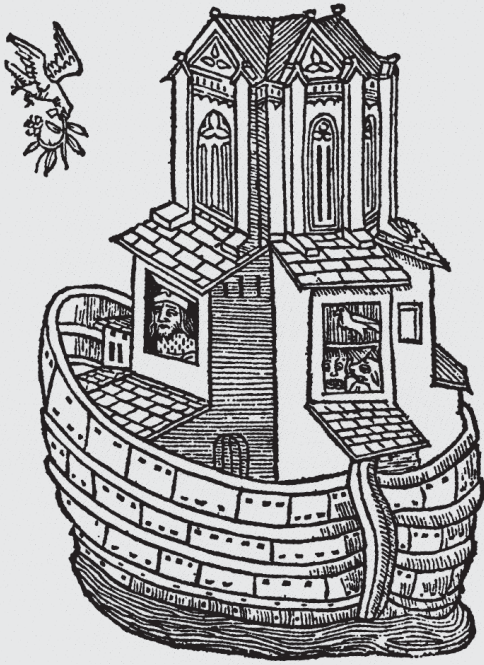
۴. سعی کنید با بریدن نوک نخ یا کاموای پود و گره زدن آن

به کلاف، کف یا پارچه رنگ دیگر، از بافت‌ها و رنگ‌های گوناگون در آویز دیواریتان استفاده کنید. اگر دلتان خواست می‌توانید مهره، منجوق، دگمه یا پر نیز از داخل نخ‌ها رد کنید. همین‌طور که پیش می‌روید طبق سلیقه خودتان بافت‌ها، پارچه‌ها و رنگ‌ها را عوض کنید. اگر دوست داشتید می‌توانید الگوی بافتن را نیز عوض کنید، برای مثال، رد کردن پودها را به جای یک پود از زیر، یک پود از رو، دو به دو انجام دهید یعنی دو پود از زیر، دو پود از رو، یا نصف آویز را از رو ببافید، نصفش را از زیر.

۵. وقتی به آخر رسیدید، خیلی آرام و با احتیاط میخ‌ها یا سوزن‌ها را از مقوا جدا کنید. آویز بافته را روی پارچه ساده‌ای پهن کنید و دورش را با نخ و سوزن یا با چرخ خیاطی، به طور کامل، به پارچه بدوزید. قسمت‌های اضافی پارچه را با قیچی ببرید. حالا آویز دیواریتان آماده است و می‌توانید آن را از دیوار آویزان کنید.

کشتی نوح و طوفان سهمگین

داستان حضرت نوح (ع) که کشتی بزرگی ساخت تا بتواند از هر حیوان یک جفت در آن جا دهد و آن‌ها را از شر طوفانی سهمگین نجات دهد، مشابه داستان‌هایی است که مردم در سراسر جهان تعریف می‌کنند. در چین، این ساگو کینگ یوست که کشورش را از طوفان بزرگی نجات می‌دهد. در هند، معتقدند که مانو کشتی ساخت و با راهنمایی ماهی مقدس آن را به سوی نقطه امنی در قلّه کوه برد. مردمان سرخپوست آمریکایی، هاوایی و آفریقایی نیز داستان‌های مشابهی دارند.



چهارزانو در مقابل دارهای قالی می‌نشستند و با انگشتان چالاک گره می‌انداختند. ماه‌ها طول می‌کشید تا فرش‌ی به طور کامل بافته شود.

خط سیر پولوها از جاده‌های پیچ در پیچ کوهستانی رد می‌شد که شیب تند و برآمدگی‌های صخره‌ای داشت. مارکو در یادداشت‌هایش نوشت: «این کشور قلعه‌ها و شهرهای فراوان داشت.» سپس به بیابان‌های بی‌آب و علفی رسیدند که کوه‌های بلندتری داشت و راهشان دشوارتر و خطرناک‌تر شد. سرانجام سرزمین و منظره عجیبی در برابرشان نمودار شد: قله کوه آراتات. چوپانان اسب‌ها و گوسفندان‌شان را در دامنه‌های سرسبز کوه به چرا برده بودند، دسته‌ای دیگر بشکه‌هایی با خود به کوه آورده بودند تا از چشمه‌ای جوشان روغن جمع کنند. مارکو شگفت‌زده شد که این مردمان از این روغن، نه برای خوردن، بلکه برای روشن کردن چراغ‌هایشان استفاده می‌کنند، کسی تا حالا چنین چیزی شنیده بود؟ مارکو در یادداشت‌هایش این‌طور نوشت: «کوه آراتات، کوهی است که در آن بقایای کشتی نوح وجود دارد.»

مارکو در حین عبور از کشورهای سر راهش یادداشت‌هایی در باره جغرافیا، نوع حکومت، آداب و رسوم مردمان این ممالک برمی‌داشت. او به مسائلی که مورد علاقه خانواده بازرگانش بود توجه خاصی می‌کرد؛ نظیر کالاهایی که در این کشورها تولید می‌شد. داستان‌ها و افسانه‌های محلی بسیار او را تحت تأثیر قرار می‌دادند. در کشوری نوشت: «در این کشور پادشاهان در حالی به دنیا می‌آیند که علامتی به شکل عقاب روی شانه راستشان قرار دارد.» در کشوری دیگر، مردم «پارچه‌ای زربفت به نام موصیلین از ابریشم و تارهای زرین می‌بافند». بارها و بارها در نوشته‌هایش ذکر کرده که کشورها تحت سلطه و حکومت «تارتارها» هستند:

و شهرتش بیش‌تر شد و همه‌جا پیچید. در طول زمان بسیاری از خانواده‌ها و قبایل به او ملحق شدند. به کمک نیروهای فزاینده دشمنانش را نابود کرد: تاتارهایی که به پدرش سم خورانیده بودند، و مرکیت‌هایی که همسرش را دزدیده بودند. افرادی که تسلیم او نمی‌شدند و به سپاهش نمی‌پیوستند کشته می‌شدند.

تموچین در سال ۱۲۰۶ شورای بزرگی گرد آورد، و تمام مردم سرزمین‌های اطراف را فرا خواند. هنگامی که پرچم سفیدرنگش را برافراشت، که علامت تئو دم اسب روی آن بود، همه هلهله شادی سر دادند. همه توافق کردند که تموچین رهبر جدیدشان شود، و از این به بعد او را «خداوندگار پُر قدرت» یا چنگیزخان نامیدند.

چنگیزخان سپاه بزرگی تشکیل داد و از تمام مردان چهارده تا شصت ساله خواست به سپاهش بپیوندند. وی با پرچم برافراشته‌اش سپاهش را صدها کیلومتر به سمت شرق پیش راند. سواران در بیابان‌های پهناور به تاخت جلو می‌رفتند، شب‌ها روی زین اسب‌هایشان می‌خوابیدند و در هنگام گرسنگی و تشنگی، گردن یا پشت اسب‌هایشان را خراش کوچکی می‌دادند و از خونس می‌نوشیدند. دیوار چین که به دست چینی‌ها برای محافظت از شهرهایشان در مقابل حملات مهاجمان ساخته شد، در برابر این سوارکاران خستگی‌ناپذیر و بی‌رحم بی‌فایده بود. آن‌ها مانند طوفانی سهمگین نواحی چین شمالی را درنوردیدند، و میلیون‌ها نفر را به اسارت گرفتند. سپس برگشتند و به طرف غرب پیش راندند. قدرتش از بزرگ‌ترین امپراتوری‌ها بیش‌تر بود، و تمام شهرها را نابود کردند. سرانجام چنگیزخان به عنوان حاکم مطلق بر همه حکمفرما شد.

جنگجویان مغول، که ملبس به چرم و فولاد بودند، سوار بر اسب‌های تیزپای خود با هم مسابقه می‌دادند و بارانی از تیر بر سر دشمنان فرو می‌ریختند.

قبایل مغول چادرنشینی که به تازگی به قدرت رسیده بودند. مارکو از امپراتوری پهناور و وسیع مغول می‌گذشت.

امپراتوری مغول

کم‌تر از صد سال پیش از آن‌که مارکو پولو سفر خود را آغاز کند، پسری به نام تموچین در دشت‌های مغولستان می‌زیست. تموچین هنگامی که به دنیا آمد لخته خونی در مشتش خود داشت و مغولان معتقدند هرکس با لخته خون در مشتش به دنیا بیاید در آینده به مقام و ثروت می‌رسد، اما در کودکی، هر روز تموچین با دشواری جدیدی روبرو بود، پدرش مرده بود، و او با مادر و برادرانش از گرسنگی در عذاب بودند.

پدر تموچین، خان قبیله‌اش بود؛ رهبر یکی از قبایل چادرنشین که گله‌های بز، گوسفند و اسب‌هایشان را در استپ‌های بلند مغولستان از این سو به آن سو می‌بردند. وقتی دسته دشمنان تاتار به پدر تموچین زهر خوراندند، افراد قبیله بقیه اعضای خانواده را به حال خود رها کردند. آن‌ها به زحمت توانستند تنها و سرگردان در بیابان‌ها و صحراها زنده بمانند. اما وقتی تموچین به سنین نوجوانی رسید، رهبری افرادش را بر عهده گرفت.

تموچین، مانند تمام مردان مغول، سوارکار بی‌نظیری بود. او طوری اسب می‌راند که گویی خودش و اسبش یکی شده‌اند. تموچین با تشکیل دسته کوچکی از سوارکاران حملات خطرناکی به قبیله‌های دیگر کرد و روز به روز بر قدرت و شجاعتش افزوده شد. بدین ترتیب تعداد گله‌ها و اسب‌هایش بیش‌تر شدند و گروهش بزرگ‌تر شد. او ازدواج کرد، اما کمی پس از ازدواجش همسرش بورته به دست سوارکاران قبیله مرکیت اسیر شد. تموچین ماه‌ها بعد همسرش را از چنگ دشمن نجات داد،



چنگیز خان سوار بر اسب

نام تارتار از کجا آمده است؟

مارکو و سایر اروپاییان مغول‌ها را «تارتار» می‌نامیدند که تحریف‌شدهٔ واژهٔ تاتار است (قبیله‌ای که رهبرشان پدر چنگیزخان را به قتل رساند). این نام به نظر شبیه به واژهٔ «تارتاروس» در زبان یونان باستان می‌آید که به معنای سفلی‌ترین و پایین‌ترین مکان در جهنم است. شاید این مغولان درنده‌خو و بی‌رحم در نظر قربانیانشان به فرستادگان جهنم شبیه بودند.

منظرهٔ این سواران آفتاب‌سوخته که با سرعت تمام می‌تاختند، در دل میلیون‌ها نفر رعب و وحشت ایجاد می‌کرد. آن‌ها با سنگدلی تمام محصولات را نابود می‌کردند، و مزارع را سر راه خود به آتش می‌کشیدند. شهرها یکی‌یکی با حملاتشان سقوط می‌کرد، و اهالی کشته می‌شدند یا اسیر می‌شدند و به مغولستان فرستاده می‌شدند. دیری نپایید که امپراتوریشان از دریای سیاه تا اقیانوس آرام، و از سیبری تا هیمالیا گسترش یافت.

چنگیزخان، در حالی که فرماندهی سپاهیان را برای سرکوب ایالتی شورشی در چین بر عهده داشت، در سال ۱۲۲۷ مرد. پس از مرگش، سربازانش تمام شهرهای این ایالت را با خاک یکسان کردند. گفته می‌شود هر کس که مراسم تشییع جنازه چنگیزخان را در راه بازگشت به مغولستان دید کشته شد، تا از مرگ و محل دفن چنگیزخان آگاه نشود. او مخفیانه به خاک سپرده شد، و بنابر افسانه‌ها، چهل زن و چهل اسب برای او قربانی کرده، به همراهش به خاک سپردند. قبر او هرگز پیدا نشد.

امپراتوری چنگیزخان پس از مرگش بین پسران و یکی از نوه‌هایش تقسیم شد. یکی از پسرانش، اوگتای، خان بزرگ شد و بر دیگر خان‌ها و مغولان حکمرانی کرد. او در سرزمین خود یعنی مغولستان پایتخت بزرگی به نام قراقوروم ساخت. باتو، نوهٔ چنگیزخان، سپاه بزرگی به سوی روسیه و اروپا گسیل کرد. نام سپاهیان آلتن اردو یا اردوی زرین بود. باتو، درست هنگامی که می‌خواست اردوی زرینش را برای تهاجمی دهشت‌بار به سوی وین براند، به او خبر رسید که، اوگتای قاآن، خان بزرگ درگذشته است. باتو، از این حمله صرف‌نظر کرد و با سپاهیان به سوی سرزمین خود بازگشت تا هنگامی که قبایل مغول سرکردهٔ جدیدشان را انتخاب می‌کنند حاضر باشد. بدین ترتیب اروپا نجات یافت.

قوبیلای نوهٔ دیگر چنگیز، پس از مرگ اوگتای، خان بزرگ شد. او بقیهٔ ایالت‌های چین را نیز فتح کرد و پایتختش را از شهر قراقوروم واقع در مغولستان به شهری در چین شمالی انتقال داد (این مقصد نهایی سفر مارکو پولو بود) و از آن‌جا بر سراسر امپراتوری وسیع مغول فرمانروایی کرد.

با این‌که مغولان در جنگ‌ها بی‌رحم بودند، حاکمان میانه‌رویی بودند و با رعایانشان مدارای دینی می‌کردند. آن‌ها از رعایانشان می‌خواستند که به آن‌ها طلا، نقره و ابریشم بدهند، اما به اسرا و مردمان ممالک مغلوب اجازه می‌دادند از آداب و رسوم و مذاهب خود پیروی کنند. شهرها و جاده‌ها، تحت سلطه و حاکمیت مغولان، از دزدان و راهزنان پاک شد. مغول‌ها حتی برخی از آداب و رسوم کشورهای مغلوب و اسرا را برگزیدند. مثلاً، قوبیلای قاآن نوع حکومت چین را انتخاب و در قصرهایش مراسم چینی برگزار می‌کرد.

مارکو به هر کجا که می‌رفت، صحبت از این حکمرانان جدید

به فارسی بگویید!

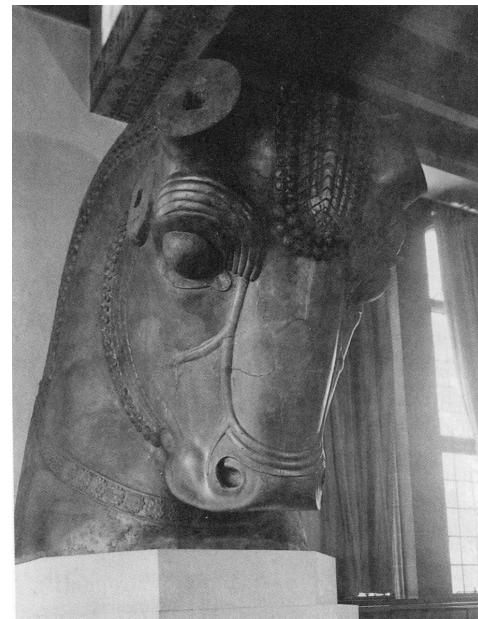
آیا تا به حال شلوار خاکی رنگ پوشیده‌اید؟ خاکی واژه‌ای است که از زبان فارسی می‌آید. شطرنج بازی می‌کنید؟ محققان می‌گویند معادل انگلیسی این بازی باستانی (chess) از کلمه شاه فارسی می‌آید (همچنین معتقدند که واژه کیش و مات از عبارت فارسی شاه مات یا «شاه مرده است» می‌آید).

ایران

در ایران، کاروان پولوها در شهر تبریز توقف کرد، شهری پیشرفته و پررونق در راه جاده ابریشم. مارکو، تبریز را با باغ‌های زیبا و پر از گل و میوه‌های خوشگوارش یکی از بزرگ‌ترین و زیباترین شهرها خواند. بازارهایش مملو از بازرگانانی بود که بر سر ابریشم و سایر کالاهای تجملی چانه می‌زدند. آن‌ها با صدای بلند بر سر قیمت جواهرات، شمشیرهای مرغوب، زین اسب، و مسحورکننده‌ترین ابریشم‌هایی که رویشان پرنده و حیوانات به رنگ‌های مختلف دوخته شده بود چانه می‌زدند.

مارکو آموخت که ایران سرزمینی باستانی است که سابقه تاریخی هزاران ساله دارد. در حدود ۵۵۰ قبل از میلاد به رهبری کوروش کبیر مبدل به امپراتوری بزرگی شد که سپاهیان‌ش بخش اعظم خاورمیانه و آسیای مرکزی را فتح کردند. می‌گویند سپاهیان زردپوش کوروش پیش از حمله انبوهی از مارها را به جلو می‌فرستادند و این کار باعث می‌شد مردم و گله‌ها با وحشت

یعنی مغولان بود. شهر بزرگ بغداد مدت‌های مدیدی مهم‌ترین شهر منطقه به حساب می‌آمد. در این شهر بزرگ و اشرافی، بازرگانان روز به روز ثروتمندتر می‌شدند و دانشمندان به بحث و مطالعه در بارهٔ اخترشناسی، فیزیک، و سحر و جادو می‌پرداختند. مارکو شنیده بود وقتی مغول‌ها به بغداد حمله کردند، خلیفه گنجینهٔ بزرگی از طلا، نقره، و جواهرات ذخیره کرده بود. وقتی خان از وجود گنجینهٔ عظیم خلیفه آگاه شد، به سرزنش وی پرداخت و گفت: «چرا از گنجینهٔ خود استفاده نکردی تا سربازان بیش‌تری اجیر کنی و از شهرت دفاع کنی؟» خلیفه پاسخی نداشت بدهد. بنابراین خان افزود: «حالا که این قدر به گنجینه‌ات علاقه داری، به جای آب و غذا گنجت را بخور.» و خلیفه را در برج بلندی با طلا و جواهراتش آن قدر حبس کرد تا مرد طماع از گرسنگی مرد.



مجسمهٔ غول‌پیکر ایرانی سرگاو



خرابه‌های تخت جمشید

جاده ابریشم

عقاید و باورها، و انواع هنرها رد و بدل می‌شد. اختراعات چینی‌ها مانند باروت و ساعت مکانیکی به غرب برده شد. راهبانی که در طول جاده ابریشم مسافرت می‌کردند بودائیسیم هند را در چین رواج دادند. ساکنان دو منتهی‌الیه جاده یعنی شرق و غرب در باره فرهنگ‌های دیگر به غیر از فرهنگ خودشان نکاتی آموختند، و این امر موجب گشایش اذهان آنان نسبت به جهان گردید.

تجارت در جاده ابریشم بین قرن دوم پیش از میلاد و قرن دوم میلادی به بالاترین حد خود رسید. در قرن هفتم، جاده باز هم پُر رونق شد، اما هنگامی که سلطنت قدرتمند تانگ در چین در قرن دهم سقوط کرد، مسافران دیگر از این جاده استفاده نکردند. کاروان‌های حاوی محموله‌های گرانبهایی نظیر ابریشم، طلا، ادویه‌جات و جواهرات طعمه وسوسه‌انگیزی برای راهزنان بودند، و فقط یک دولت قدرتمند می‌توانست جاده را از شر دشمنان امن و پاک سازد و آن را باز کند. وقتی مغولان به قدرت رسیدند، جاده‌ها را برای تجارت دوباره امن کردند. و هنگامی که امپراتوری مغول سقوط کرد، راهزنان و جنگ‌جو تردد کاروان‌های تجاری را گرفتند. بازرگانان دریافتند که تجارت از راه دریا سریع‌تر و امن‌تر است.

پولوها اولین کسانی نبودند که در جاده طولانی بین چین و غرب مسافرت می‌کردند. کاروان‌های بسیاری در زمان‌های دور، یعنی دویست سال پیش از میلاد، از این راه باستانی عبور کرده بودند. امروزه این مسیر تاریخی را جاده ابریشم می‌خوانیم.

در زمان‌های گذشته، چینی‌ها هنر درست‌کردن ابریشم را از تار نازک و سفید پیلۀ کرم ابریشم یاد گرفته بودند. افسانه‌ها حاکی از آنند که ابریشم زمانی کشف شد که پيله‌ای به درون فنجان افتاد که یکی از زنان امپراتور در دست داشت. وقتی خواست پيله را از درون چایش بردارد، تارهای پيله در دستش باز شد و تار نازک و محکمی از آن بیرون آمد.

باستان‌شناسان لباس‌های ابریشمی‌ای پیدا کرده‌اند که تقریباً پنج‌هزار سال پیش بافته شده‌اند! فقط چینی‌ها می‌دانستند چگونه ابریشم درست کنند، و این راز را همواره مخفی نگه می‌داشتند. آن‌ها کرم‌های ابریشم را با برگ‌های درخت توت می‌پروراندند، و می‌گذاشتند این کرم‌ها پيله‌ای به دور خود بتند. سپس پيله‌ها را درون آب جوش می‌انداختند تا تارها از هم باز شوند، و از این تارهای نازک پارچه مرغوب می‌بافتند. وقتی بازرگانان چینی با شهرهای غرب ارتباط برقرار کردند، دریافتند که مردم حاضرند مبالغه‌گفتی بابت ابریشم بپردازند. گرچه راه طولانی و خطرناک بود، پول خوبی از فروش ابریشم به دست می‌آمد.

کاروان‌های طویل شتران، تنه‌های حیواناتی که می‌توانستند از بیابان‌های بی‌آب و علف این مسیر بگذرند، بار ابریشم، ریواس، و مروارید به غرب می‌بردند. در بازگشت این کاروان‌ها با خود محموله‌هایی پُر از طلا و جواهر، عطریات، انار و خشکبار می‌آوردند. آن‌ها به آرامی از یک واحه به واحه دیگری می‌رفتند. بسیاری از این واحه‌ها بعدها به دلیل رفت و آمد در جاده ابریشم به شهرهای بزرگی تبدیل شدند.

کالاها در طول این جاده برده و آورده می‌شد، و همراه آن مردمان،





نقاشی منظره ایرانی

ساسانیان را تشکیل دادند. ساسانیان با سپاه عظیمی متشکل از هزاران سوار بر اسب، شتر و فیل‌های خود سپاهیان مهاجم رومی را شکست دادند. ثروت و قدرتشان زیاد شد. شاه در تالار

و اضطراب فرار کنند. کوروش فتوحات بی‌شماری داشت، اما در هنگام رهبری نبردی علیه تومریس ملکه ماساگت‌ها اسیر شد و به دستور ملکه سر از بدنش جدا کردند!

سال‌ها بعد، وقتی داریوش به قدرت رسید، به رعایای ایرانی‌اش دستور داد کانالی بین رود نیل و دریای سرخ حفر کنند و جاده‌شاهی‌ای به طول ۲۷۰۰ کیلومتر ساخت. پیام‌رسانان داریوش با اربابه‌های خود در طول جاده‌شاهی می‌تاختند تا پیام‌ها را به ساتراپ‌های (والیان) شاه برسانند.

داریوش، که جنگجوی بزرگی بود، قلمرو سلطنتش را گسترش داد و حاکم قریب نیمی از جهان متمدن شد. برای این‌که پیروزی‌اش را جشن بگیرد، دستور داد پرسپولیس یا تخت جمشید را بسازند. در شهر حیرت‌انگیز تخت جمشید، تمام ساختمان‌ها پوشیده از جواهر بود. تالار ورودی یکی از ساختمان‌ها چنان وسیع و گسترده بود که می‌توانست ده‌هزار سرباز را در خود جا دهد؛ سربازان جوانی که همگی از بهترین خانواده‌های اشراف ایرانی بودند. داریوش در این کاخ بر تخت خود می‌نشست تا هدایایی نظیر شتر و قوچ، جواهرات و فرش‌ها را از رعایای خود از سراسر امپراتوری‌اش دریافت کند. امپراتوری او بزرگ‌ترین امپراتوری جهان بود. اما این امپراتوری به دست اسکندر مقدونی که داریوش سوم را شکست داد و تخت جمشید را به آتش کشید و خاکستر کرد، از هم پاشید.

یک قرن و نیم بعد، قبیله‌ای چادرنشین به ایران حمله و آن را فتح کرد. آن‌ها صدها سال بر این کشور حکومت کردند تا این‌که شاهشان با رهبر قبیله‌ای دیگر به جنگ پرداخت. دو فرمانروا در این جنگ تن به تن با هم جنگیدند و یکی از شاهان مغلوب شد.

حکمرانان جدید که بسیار در نبردها قدرتمند بودند، سلسله

و کاشی‌سازی و نقاشی‌های مینیاتور را به منتهای درجه زیبایی و تکامل رساندند.

سلسله ساسانیان با حمله جنگجویان عرب به ایران و قلع و قمع سپاهیان با شمشیرهای بلند و هلالی شکل اعراب از هم فروپاشید. اعراب کاخ شاه ایران را نابود کرده، فرش جواهرنشانش را قطعه قطعه کردند. دوران حکمرانی اعراب سه قرن به طول انجامید. سپس آن‌ها نیز در برابر ارتش مهاجم سقوط کردند. موجی از قبایل چادر نشین از آسیا حمله کردند. ابتدا قبیله‌ای ترک به رهبری الب ارسلان وارد ایران شد. سبیل‌های الب ارسلان چنان بلند بود که باید از دو طرف آن‌ها را پشت سرش به هم گره می‌زد تا در کمانش گیر نکنند!

پس از آن نوبت به چنگیز خان رسید که با قبیله‌های مغول به ایران بتازد و آن را ویران کند. سپاهیان چنگیز پنج شهر را به طور کامل از بین بردند و هر جنبنده‌ای را از انسان گرفته تا آخرین سگ‌ها و گربه‌ها کشتند و از میان بردند. یکی از نوه‌هایش به نام هولاگو به این قتل‌عام ادامه داد و موجب کشتار ده‌ها هزار تن شد. پس از مرگ هولاگو، برادرش قوبیلای در سال ۱۲۶۵، یعنی درست شش سال پیش از سفر مارکو، خان شد.

روزی کاروان پولوها به قلعه آتش‌پرستان رسید. مردمی که در آن‌جا زندگی می‌کردند پیروان دین باستانی زرتشت بودند. آن‌ها همیشه آتش مقدس را فروزان نگه می‌داشتند، و مارکو می‌گوید: «و آتش را مانند خداوندگاری می‌پرستیدند و برایش قربانی می‌کردند.» زرتشت بنیانگذار این مذهب، به مردمان موعظه می‌کرد که نیکی را بر بدی، و روشنی را بر جهل و تاریکی ترجیح دهند. آتشی که زرتشتیان روشن نگه می‌داشتند مظهر روشنایی و خوبی بود. مارکو می‌گفت سه دانشمندی که تولد حضرت مسیح (ع) را پیشگویی کرده بودند در این قلعه به خاک سپرده شده‌اند.

یک شاعر ایرانی

زین پیش نشان بودنی‌ها بودست
پیوسته قلم به نیک و بد فرسودست
اندر تقدیر آنچه بایست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهودست
این کلمات را عمر خیام (۱۰۴۸ - ۱۱۳۱)، شاعر بزرگ و مشهور ایرانی، نوشته است که کتابش رباعیات نام دارد. بسیاری نمی‌دانند که عمر خیام ریاضیدان و ستاره‌شناس حاذقی نیز بوده است. او تقویمی اختراع کرد که هر پنج‌هزار سال فقط یک روز باید تنظیم می‌شد که خیلی از تقویمی که امروزه استفاده می‌کنیم صحیح‌تر و درست‌تر بوده است.

بزرگش بر روی فرش باشکوهی می‌نشست که تار و پودهایش از طلا و نقره بود. این فرش چنان طراحی شده بود که باغ زیبایی را به یاد انسان بیاورد، اما به جای برگ درختان هزاران زمرد سبز، به جای گل‌ها یاقوت‌های قرمز درخشان و به جای آب الماس‌های زیبایی در آن به کار رفته بود. تاج خود پادشاه که از طلا و جواهرنشانش بود چنان روی سرش سنگینی می‌کرد که نمی‌توانست آن را بر سر بگذارد، بلکه دستور داده بود با زنجیرهای بلندی آن را روی سرش از سقف آویزان کنند! در زمان سلسله ساسانیان هنرها بسیار شکوفا شدند. ساختمان‌های با عظمت گنبدی و هلالی شکل ساخته شدند، فرش‌های نفیسی بافته شد و اشعار حماسی سروده شد. هنرمندان هنرهای موزاییک

سرزمین مذاهب بسیار

مارکو مسیحی معتقدی بار آمده بود، بنابراین داستان تولد حضرت عیسی (ع) را می‌دانست که سه مرد دانشمند مجوس مسیر ستاره‌ای را تا بیت‌الحم دنبال کردند. آن‌ها می‌خواستند نوزاد پسری را که تازه متولد شده بود بیابند. این کودک که عیسی نام داشت، پیشه پدر را که نجاری بود دنبال کرد، اما هنگامی که بزرگ شد آموزگاری را انتخاب کرد. عیسی به همراه گروهی از پیروانش به اطراف سفر می‌کرد، و راه جدید زندگی کردن را به مردمان می‌آموخت. او معجزه‌های شفابخشی انجام داد، و برخی می‌گفتند او موعودی است که از زمان‌های باستان پیش‌بینی ظهورش را کرده بودند. آموزه‌های عیسی مسیح (ع) در باب عشق و دوستی، کسانی را که در مسند قدرت بودند خشمگین ساخت، و او را به زندان انداختند و شکنجه کردند. پس از مرگش، پیروانش راه او را دنبال کردند و دینش را رواج دادند. خیلی زود آموزه‌ها و داستان زندگی، مرگ، و رستاخیزش (زنده‌شدن پس از مرگ) در کتاب‌هایی به نام انجیل (کتب عهد جدید مسیحیان مرکب از انجیل متی، یوحنا، مرقس، و لوقا) نوشته شد. در طی زمان، دین مسیحیت بر پایه زندگی و آموزش‌های عیسی مسیح (ع) بنا نهاده شد.

دین زرتشتی، که نقاط مشترک بسیاری با مسیحیت داشت، مدتی طولانی مذهب اصلی ایرانیان بود. هنگامی که سپاهیان عرب به ایران حمله کردند، اسلام که مذهب اعراب بود جایگزین این مذهب باستانی شد.

اساس اسلام بر مبنای وحی‌هایی بود که حضرت محمد (ص) از جانب پروردگار دریافت می‌کرد. والدین حضرت محمد (ص) هنگامی که او کودکی بیش نبود فوت کرده بودند، و عمویش که بازرگان بود او را بزرگ کرده بود. در نوجوانی، محمد (ص)

ماه رمضان و عید فطر

ماه رمضان در دین اسلام ماه مقدسی است. در طی این ماه، مسلمانان هر روز قبل از سحر یا طلوع خورشید تا غروب آفتاب نه آب می‌نوشند و نه غذا می‌خورند و روزه می‌گیرند. آن‌ها برای تجلیل از خداوند روزه می‌گیرند، برای این که بفهمند فقرا و گرسنگان در چه حالی به سر می‌برند، و برای این که جسم و روحشان را پرورش و به سختی عادت دهند. در آخرین روز ماه رمضان عید فطر را جشن می‌گیرند، که جشن روزه شکستن است، روزی که در آن غذاهای خاص می‌خورند، به دیدن اقوام و آشنایان می‌روند، و به کودکان هدیه می‌دهند.

چوپانی بود که با گله‌های گوسفندش هفته‌ها خارج از شهر و در صحرا می‌ماند. او بزرگ شد و ازدواج کرد، و تجارت عمویش را دنبال کرد، اما هنوز دوست داشت به تنهایی به صحرا و کوه برود تا تفکر و مراقبه کند. یک روز هنگامی که سخت در مراقبه و تفکر بود، صدای جبرئیل فرشته را شنید که او را دعوت می‌کرد تا به مردمش بگوید از خواست خدای یگانه پیروی کنند.

در طول ۲۲ سال بعد، حضرت محمد (ص) کلمات خداوند را دریافت کرد و به عنوان پیامبری شناخته شد که پیام‌های الهی را به گوش مردم می‌رساند. آموزه‌ها و وحی‌هایی که دریافت می‌کرد در قرآن گرد آمد. این آموزه‌ها پنج وظیفه اصلی را برای هر مسلمان پیرو اسلام برمی‌شمرد: ایمان خود را اعلان کند، پنج بار در روز خداوند را عبادت کند، مال و آنچه دارد با فقرا تقسیم کند، در طول ماه رمضان روزه بگیرد، و یک بار در طول